

لارنس ونوتی

میرمحمد خادم‌نبی

نظریه لارنس ونوتی درباره ترجمه تحت عنوان «دوگانه غرابت‌زدایی/آشنایی‌زدایی»^۱ که شرح آن در کتاب مهم او به نام *ناپیدا/یبی مترجم*^۲ آمده، از زمان ابداع آن همیشه مطرح بوده ولی مثل بسیاری از مفاهیم دیگر، هر کسی از ظن خود یار آن شده است. دوگانه ونوتی را گاه با دوگانه نیومارک یعنی ترجمه معنایی/ترجمه ارتباطی یکی دانسته‌اند و گاه با دوگانه نایدا، یعنی تعادل پویا/تعادل صوری. خیلی‌ها تصور می‌کنند اگر لفظ به لفظ ترجمه کنیم و عناصر فرهنگ خارجی را وارد زبان مقصد کنیم، ترجمه ما می‌شود آشنایی‌زدا، و برعکس، اگر ترجمه را به زبانی روان و سلیس بنویسیم و عناصر غیرخودی را تا حد امکان کم کنیم، ترجمه ما می‌شود غرابت‌زدا. مثلاً حتیم و میسون (۱۹۹۷: ۱۲۳) در توضیح روش «مداخله حداقلی» که نزدیک به همان ترجمه لفظ به لفظ است، می‌گویند در این روش «مترجم ویژگی‌های متن مبدأ را کاملاً حفظ کرده و باج به خواننده نمی‌دهد، این همان چیزی است که ونوتی [...] ترجمه آشنایی‌زدا می‌نامد». از این نقل قول کاملاً مشخص است که آن‌ها وجود ویژگی‌های زبانی متن اصلی در ترجمه را آشنایی‌زدایی می‌دانند.

همان‌طور که خود عمل ترجمه با نوعی دگردیسی و تغییر همراه است، مفاهیم و استراتژی‌های ترجمه نیز در انتقال از حوزه‌ای به حوزه‌ای دیگر یا از پارادایمی به پارادایمی دیگر دچار دگردیسی و حتی تحریف می‌شوند. هرمانس در مورد استفاده از نظریه‌ها در حوزه‌های مختلف می‌گوید وقتی با مفهومی در ترجمه سروکار داریم که با منظومه مفاهیم ما غریبه است، ناگزیر آن مفهوم را بر اساس مفاهیم جاافتاده در حوزه فکری خود درک می‌کنیم (هرمانس، ۱۹۹۶: ۴۶-۴۷)، یا به اصطلاح دست به ساده‌سازی

¹ Foreignization/domestication

² The Translator's Invisibility

مفاهیم پیچیده می‌زنیم. این بلا بر سر نظریه ونوتی نیز آمده است. هدف این مقاله این است که ضمن بررسی مفاهیم کلیدی پارادایم فرهنگی، نشان دهد که دوگانه غرابت‌زدایی/آشنایی‌زدایی، آن‌گونه که ونوتی مطرح می‌کند، چه تفاوتی با سایر دوگانه‌های ترجمه دارد و نیز با ذکر نمونه‌ای از ترجمه آشنایی‌زدا در فارسی، تصویری دقیق از دیدگاه ونوتی به دست دهد.

در دهه ۱۹۸۰، رویکردهای متن‌محور مانند «فرمالیسم روسی» و «نقد نو» در حوزه نقد ادبی جای خود را به رویکرد «تاریخ‌گرایی نو» یا «بوطیقای فرهنگی»^۳ دادند. این رویکرد که بر بافت فرهنگی و تاریخی متن، معنای متن، اثرات متن و نیز شرایط تفسیر و ارزیابی متن تأکید می‌کند، با سلف خود، که می‌توان آن را «تاریخ‌گرایی قدیم» نامید، تفاوت عمده‌ای داشت: تاریخ‌گرایی قدیم بر این باور استوار بود که تاریخ، امری تثبیت‌شده و مشخص است و اثر ادبی چیزی است که در این بستر به ظاهر ثابت حادث شده است و در نتیجه می‌توان اثر ادبی را در بستر آن تاریخ ثابت معنی کرد؛ برای مثال غزلیات حافظ در بستر تاریخی خود یعنی قرن هفتم نوشته شده و لذا تاریخ دوران حافظ به درک ما از اشارات و تلمیحات شاعر کمک می‌کند. رویکرد جدیدتر بر این باور است که ادبیات در درون نهادها، کنش‌های اجتماعی و گفتمان‌های جامعه جای گرفته و لذا هم محصول این گفتمان‌هاست و هم تولیدکننده آن‌ها. از این دیدگاه هر متنی دارای بازنمایی‌هایی است و نشان از ایدئولوژی یا برساخت‌های فرهنگی دوره تاریخی‌اش دارد. این بازنمایی‌ها، ساختارهای قدرت را بازتولید، نشر یا تأیید می‌کنند (ایبرمز، ۱۹۹۹: ۱۸۳-۱۸۴). به اعتقاد لوئیس مونتروز در این نگرش نوین ما با «متنیت تاریخ و تاریخت متن» سروکار داریم، بدین معنا که «هیچ نوع دسترسی موثق و کامل به گذشته وجود ندارد»؛ تاریخ مانند متن معنی ثابتی ندارد و می‌توان تفاسیر مختلفی از آن ارائه کرد (همان چیزی که در نظریه‌های تاریخ‌نگاری پست‌مدرن نیز مورد تأکید قرار گرفته و عینیت را از روایت‌های تاریخی سلب می‌کند)؛ از سوی دیگر، «تمام متن‌ها در بستر اجتماعی نوشته شده‌اند» و متن خود تاریخ‌مند است، یعنی بدون تاریخ، معنا نمی‌یابد (مونتروز، ۱۹۹۸: ۷۸۱).

³ New Historicism/Cultural Poetics

«ماتریالیسم فرهنگی»^۴ که نوع بریتانیایی تاریخ‌گرایی نو است، صبغه‌ای مارکسیستی دارد و پدیده‌های فرهنگی را «روساخت‌هایی» می‌داند که از «زیرساخت‌های» اقتصادی نشأت گرفته‌اند. به اعتقاد پیروان این دیدگاه، نیروهای مادی و روابط تولید یک دوره تاریخی هستند که فرهنگ و محصولات ادبی آن دوره را شکل می‌دهند. دو نکته مهم در مورد این نظریه وجود دارد: نخست این که پیروان این نظریه بر اهمیت سیاسی متون چه در دوره خود اثر چه در دوره‌های بعدی تاکید می‌کنند. نکته دوم این که آنان نقد «مداخله‌گرانه» خود بر آثار ادبی را تعهد اجتماعی خود می‌دانند، نقدی که هدف آن به چالش کشیدن آن نظم اجتماعی است که افراد را از جنبه «نژاد، جنسیت و طبقه» مورد استعمار قرار می‌دهد (ایبرمز، ۱۹۹۹: ۱۸۸).

ترجمه نیز محصولی مانند سایر محصولات متنی است و لذا می‌توان به آن از منظر تاریخ‌گرایی نو و ماتریالیسم فرهنگی نگاه کرد. اما ترجمه از جهاتی از سایر انواع متون متفاوت است. اولاً ترجمه به گفته ونوتی دارای نوعی استقلال است؛ یعنی به لحاظ زبانی هم از متن مبدأ (یا به تعبیر ونوتی «متن خارجی») و هم از متون تألیفی زبان مقصد متفاوت است. به اعتقاد ونوتی، ترجمه متنی اشتقاقی است و از این رو این استقلال همیشه «نسبی» است (ونوتی، ۲۰۰۵: ۸۰۰-۸۰۱). ثانیاً، ترجمه هم از متن اصلی تاریخ‌زدایی می‌کند و هم آن را در بستر تاریخی جدیدی قرار می‌دهد؛ یعنی متن خارجی را از بطن تاریخی خود خارج کرده و آن را وارد بطنی دیگر می‌کند. از این رو روابط بینامتنی، درون‌متنی و پیرامتنی خارجی از بین رفته و روابط جدیدی در زبان مقصد ایجاد می‌شود. بدین ترتیب در فرآیند زیای ترجمه، متن خارجی دگرگون شده و متن جدیدی پدید می‌آید که تأثیرات غیرقابل پیش‌بینی ایجاد می‌کند، و از به هم پیوستن عناصر زبانی آن نیرویی آزاد می‌شود که از کنترل فرد خارج بوده و معانی مورد نظر نویسنده را پیچیده‌تر می‌کند. از طرف دیگر، ترجمه، متن خارجی را تحت سلطه ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های زبان مقصد درمی‌آورد و با ارزش‌ها، باورها و بازنمایی‌های فرهنگ مقصد که در زبان مقصد از قبل وجود داشته‌اند هماهنگ می‌کند و بدین ترتیب مرتکب نوعی «خشونت ترجمه»^۴ می‌شود (ونوتی، ۲۰۰۸: ۶۸).

برآیند نکات مذکور این است که ترجمه کارکرد و معنایی پیدا می‌کند متفاوت از کارکرد و معنای متن خارجی. این نوع نگرش به ترجمه پیش از ونوتی نیز مطرح شده

⁴ Cultural Materialism

است. سوزان بسنت و آندره لوفور در مقدمه مجموعه مقالاتی در باب ترجمه ادبی اظهار می‌کنند که تاریخ، به مطالعات ترجمه «نسبیت» بخشیده و آن را از قید «وجه اشتراک»^۵ رها کرده است (بسنت و لوفور، ۱۹۹۸)؛ و ترجمه، به‌ویژه ترجمه متون علوم انسانی اعم از ادبی، تاریخی و فلسفی، که پدیده‌های فرهنگی تلقی می‌شوند، جدای از بافت خود یعنی محل تولید، نحوه تولید، شرایط فرهنگی اقتصادی تولید و گفتمان‌ها و خرده‌گفتمان‌های غالب در زبان مقصد قابل ارزیابی نیست.

برای درک مفاهیم مورد نظر ونوتی لازم است این مفاهیم را از منظری که در بالا ارائه شد بررسی کنیم. نکاتی که در باب ترجمه از منظر تاریخی و فرهنگی گفته شد، در مورد غرابت‌زدایی و آشنایی‌زدایی نیز قابل تسری است. به‌عبارت دیگر، نمی‌توان تنها با تکیه بر خود ترجمه اذعان کرد که یک ترجمه غرابت‌زدا یا آشنایی‌زداست بلکه باید گفتمان‌ها، نهادها، سنت‌های ادبی و عمل‌های اجتماعی را نیز وارد تحلیل کنیم زیرا کارکرد ترجمه‌ها در تقابل با مؤلفه‌های مذکور معنی پیدا می‌کند. علاوه بر این، اصول و معیارهای ثابتی هم نداریم که بر اساس آن حکم بر غرابت‌زدا یا آشنایی‌زدا بودن ترجمه بدهیم. صرفاً بر اساس اینکه عناصر غیرخودی (مانند عناصر فرهنگی زبان مبدأ) در ترجمه‌ای وجود دارند یا این که متن لفظ‌به‌لفظ ترجمه شده است نمی‌توان به این نتیجه رسید که ترجمه مورد نظر آشنایی‌زداست. این موارد را هم می‌توان دخیل دانست اما نه در خلأ و بدون در نظر گرفتن مؤلفه‌های تاریخی و بطنی.

ترجمه آشنایی‌زدای مورد نظر ونوتی «این نیست که هر عنصر فرهنگی خارجی [یعنی فرهنگ غیرخودی] به‌خودی خود ارزشمند است و باید عزیز شمرده شود» بلکه «ترجمه آشنایی‌زدا وقتی مزیت حساب می‌شود که ارزش‌های فرهنگی مقصد را به هم بریزد؛ بنابراین ارزش این نوع ترجمه همیشه به ساختار فرهنگی مقصد بستگی دارد» (ونوتی، ۲۰۰۸: ۳۴). هرچند نگرش ونوتی ملهم از نظریه فردریش شلایرماخر، فیلسوف آلمانی است اما به‌گفته خود ونوتی، تفاوت‌هایی نیز با شلایرماخر دارد. این فیلسوف آلمانی معتقد است در ترجمه دو روش داریم: مترجم یا «تا جایی که ممکن است خواننده را به سمت نویسنده می‌برد» و یا «تا جایی که ممکن است نویسنده را به سمت خواننده می‌برد». از نظر وی، وفاداری به متن خارجی سبب بروز حالت

⁵ tertium comparationis

آشنایی‌زدایی در ترجمه می‌شود اما مفهوم «وفاداری جایگزین»^۶ که ونوتی از فیلیپ لوئیس گرفته است مفهوم متفاوتی است. این نوع وفاداری بدعت‌گذاری را ارج می‌نهد، در عناصر زبانی دست می‌برد و در پی آن است که با ایجاد چندصدایی‌ها یا تکیه‌های بیانی در ترجمه، چندصدایی‌ها یا تکیه‌های بیانی مشابه متن مبدأ را ایجاد کند. این نوع بدعت‌گذاری می‌تواند در حوزه‌های مختلف زبان مقصد بروز یابد، از نحو و واژگان گرفته تا لهجه‌ها، سبک‌ها و گفتمان‌های مختلف (ونوتی، ۲۰۰۸: ۱۸).

البته این بدان معنا نیست که باید سلاست را به‌کلی کنار گذاشته و با تولید متنی مملو از دست‌اندازهای زبانی، خواننده را دچار آشفتگی کنیم بلکه باید سلاست را به شیوه‌هایی بدیع در زبان مقصد بازتولید کنیم. نکته مهمی که این‌جا باید خاطر نشان کرد این است که خود سلاست همیشه مفهومی تاریخ‌مند است یعنی از دوره‌ای به دوره دیگر تغییر می‌کند. چه‌بسا آن‌چه مثلاً صد سال پیش سلیس حساب می‌شد امروزه چنین نباشد. آن‌چه ونوتی سلیس تلقی می‌کند همان «زبان معیار» است، یعنی زبانی که در زمان نوشتن ترجمه رایج بوده است؛ همین زبان معیار است که خلاقیت مترجمان انگلیسی‌زبان را محدود کرده است. بنابراین، ترجمه‌های غرابت‌زدا و آشنایی‌زدا صرفاً معادل ترجمه آزاد و ترجمه تحت‌اللفظی نیستند. در واقع ما با تقابل بین دو دسته دوگانه روبرویم: ترجمه «سلیس» و «جهت‌دار»^۷ و ترجمه «غرابت‌زدا» و «آشنایی‌زدا». ترجمه‌های دسته دوم نوعی نگرش «اخلاقی» به متن ترجمه و فرهنگ غیرخودی (ونوتی، ۲۰۰۸: ۱۹) دارند. این نگرش اخلاقی در انتخاب متن برای ترجمه و نوع زبانی که برای ترجمه مورد استفاده قرار می‌گیرد (یعنی زبان معیار یا گونه‌های دیگر آن و یا ترکیبی از این دو) بروز می‌یابد. به عقیده ونوتی، نوآوری‌ها و انحراف از زبان معیار در قیاس با هنجارهایی که در دیگر گفتمان‌های ترجمه‌ای فرهنگ مقصد به‌وجود آمده‌اند، قابل ارزیابی‌اند (ونوتی، ۲۰۰۸: ۸۵). زبان مورد استفاده در ترجمه آشنایی‌زدا می‌تواند شامل برخی عناصر خارجی باشد اما این زبان عمدتاً از عناصر حاشیه‌ای در فرهنگ و زبان مقصد سود می‌برد. در نقد مارکسیستی ریموند ویلیامز ما با سه دسته عناصر «غالب»، «ته‌مانده»^۸ و «نوظهور» سروکار داریم. عناصر غالب آن‌هایی هستند که در

^۶ abusive fidelity

^۷ resistant

^۸ residual

فرهنگ زبان مقصد بسیار ارزشمند به حساب می‌آیند. عناصر ته‌مانده آن‌هایی هستند که از گذشته به‌جای مانده و هنوز کم و بیش مورد استفاده قرار می‌گیرند. عناصر نوظهور عناصری هستند که هنوز تداول کامل نیافته‌اند و جای پای خود را سفت نکرده‌اند. ونوتی بر استفاده از دو دسته آخر که عناصری حاشیه‌ای به حساب می‌آیند تاکید می‌کند (ونوتی، ۲۰۰۸: ۲۰).

ونوتی نظریه خود را در آمریکا مطرح کرده است، کشوری که به دلیل نوعی خودشیفتگی و امپریالیسم فرهنگی، آثار بیگانه را در خود هضم می‌کند (ونوتی، ۲۰۰۸: ۱۶). تیموژکو می‌گوید: «شاید روش آشنایی‌زدایی برای فرهنگ‌های غالب مانند فرهنگ آمریکا مناسب باشد اما برای فرهنگ‌های کهنتر که خود زیر آوار عناصر زبانی تحمیلی از زبان‌های خارجی دست و پا می‌زنند مناسب نیست» (تیموژکو، ۲۰۰۶: ۴۵۴). اساساً مشکل اصلی نظریه ونوتی این است که استفاده از عناصر زبانی حاشیه‌ای به قصد ایجاد نقشی زیبا و کارکردی اجتماعی و سیاسی پررنگ ممکن است مورد پسند خوانندگان و منتقدان قرار نگیرد. تاثیر چنین ترجمه‌ای، همان‌طور که پیش‌تر هم گفته شد، ممکن است از حد انتظار مترجم فراتر برود و یا عواقبی نامنتظره برای ترجمه و مترجم در پی داشته باشد.

نمونه‌ای که می‌توان از پژوهش‌های ونوتی آورد، ترجمه مترجم بریتانیایی، پاتریک کری^۹، از رمانی اثر آنتونیو تابوکی^{۱۰} است. متن اصلی ترکیبی از زبان معیار و محاوره‌ای انگلیسی است. ترجمه کری نیز چنین است با این تفاوت که مترجم کوشیده است عنصر شفاهی را با افزودن اصطلاحات عامیانه حتی در جاهایی که تابوکی از ایتالیایی معیار بهره برده است، حفظ کند. این استراتژی که کری به‌کار برده شبیه به استراتژی «جبران»^{۱۱} است، و آن وقتی به کار می‌رود که مترجم تأثیری را که در جایی نمی‌تواند ایجاد کند در جایی دیگر از متن ایجاد می‌کند. ونوتی نمونه‌هایی چند از کاربردهای عامیانه مترجم می‌آورد: اصطلاح *in ferie* در ایتالیایی که می‌توانست به *he didn't want it any longer* ترجمه شود به *he didn't fancy it at all* ترجمه شده است؛ *fancy* بیشتر در انگلیسی بریتانیایی به کار می‌رود؛ یا *sono nei guai* به معنی *I'm in*

^۹ Patrick Creagh

^{۱۰} Antonio Tabucchi, *Sostiene Pereira* (1994)

^{۱۱} compensation

I'm in a pickle به *trouble* برگردانده شده که اصطلاحی عامیانه است. خوانندگان آمریکایی به راحتی متوجه این تفاوت‌های زبانی می‌شوند چون انتظار دارند که ترجمه یک‌دست باشد اما اصطلاحات بریتانیایی کری، که در انگلیسی آمریکایی عناصری حاشیه‌ای به‌شمار می‌روند، سبب می‌شود ترجمه‌اش ترجمه‌ای ناهمگون و در نتیجه آشنایی‌زدا شود (ونوتی، ۲۰۰۲: ۸-۱۰).

به این ترتیب، خواننده یا پژوهشگری که با متنی روبروست برای تعیین آشنایی‌زدا یا غرابت‌زدا بودن آن لزوماً به متن خارجی یا مبدأ نیاز ندارد. خود ترجمه می‌تواند با توجه به نکات مذکور در این جستار، یگانه منبع تشخیص آشنایی‌زدا بودن ترجمه باشد هرچند که مقایسه آن با متن مبدأ مسلماً راهگشاست (ونوتی، ۲۰۰۸: ۲۸۱).

حال برای روشن‌شدن توضیحاتی که در بالا ارائه شد، نمونه‌ای از ترجمه آشنایی‌زدا در سنت ترجمه فارسی می‌آوریم. *رمان دن آرام* نوشته میخائیل آکساندروویچ شولوخوف تاکنون سه بار به فارسی ترجمه شده است. دو ترجمه به‌آذین و شاملو ترجمه‌های برجسته‌ای به حساب می‌آیند. ترجمه شاملو تفاوت‌های زبانی زیادی با ترجمه به‌آذین دارد که در سال ۱۳۴۴ منتشر شده بود. شاملو در مقاله‌ای در سال ۱۳۵۱ ایدئولوژی مترجم نخست این اثر را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید: «با زبان الکن به نویسندگی پرداختن و زبانی چنین فصیح و زیبا را زشت و مجدر کردن امری نیست که قابل بخشایش باشد، و تعهدات مسلکی و عقیدتی و فداکاری و پایداری ... نیز چنان دستاویزی نیست که بتواند آن را توجیه کند». وی تعهد را تعهد به زبان مردم می‌داند و در ترجمه‌ای که خود از این اثر سترگ به جای گذاشته سعی کرده تعهدش را به زبان مردم نشان بدهد. او در مقدمه کتاب می‌گوید: «از اول قرار به ترجمه لغت به لغت نبود. من *دن آرام* را وسیله‌ای رام یافته بودم برای پیشنهاد زبانی روایی به نویسندگان فارسی‌زبان. به دلیل آن‌که فضلا بی این‌که معلوم باشد مشروعیت فتواشان را از کجا آورده‌اند زبانی به‌کار می‌برند که ربطی به زبان زنده و پویای مردم ندارد» (بهارلو). مقایسه بخشی از ترجمه‌های این دو مترجم خالی از لطف نیست:

Thenceforth he was rarely seen in the village, and never even attended the Cossack gatherings. He lived a secluded life in his solitary house by the Don. Strange stories were told of him in the village. The boys who pastured the calves beyond the meadow-road declared that of an evening, as the light was

dying, they had seen Prokofy carrying his wife in his arms right as far as the Tatar burial mound. He would set her down, with her back to an ancient, weather-beaten, porous rock, on the crest of the mound, sit down at her side, and they would gaze fixedly across the steppe.

از آن پس او بندرت در ده دیده شد، حتی هرگز در اجتماعات قزاق‌ها شرکت نکرد. تنها و منزوی در خانه پرت‌افتاده‌ش در کنار دون بسر می‌برد. در دهکده داستان‌های عجیبی درباره‌اش گفته می‌شد. پسر بیچه‌هایی که گوساله‌ها را در چمنزارهای آنسوی جاده به چرا می‌بردند حکایت می‌کردند که عصر به روز هنگام غروب آفتاب دیدندش که زن خود را سر دست گرفته تا پشت‌های که گورستان تاتارهاست می‌برد. آنجا پروفکی زن را بر زمین نهاد و پشتش را به تخته‌سنگ کهنه باد و باران خورده سوراخ‌سوراخی که بالای پشته بود تکیه داد و خود در کنارش نشست. (دن آرام، ۱۳۴۴. ترجمه به‌آذین، تهران: نیل، ص ۱۸)

از آن به بعد دیگر به‌ندرت تو خوتور آفتابی می‌شد. حتا به بازار میدان هم نمی‌آمد و تنها و بیغوش‌وار تو کورن خودش کنار دن زنده‌گی می‌کرد. تو خوتور هم چه چیزهای شاخ‌داری که پشت سرش زبان‌به‌زبان نمی‌گشت. از قرار معلوم پسر بیچه‌هایی که گوساله‌ها را به علف‌چر می‌بردند پراکوفی را دیده بودند که تنگ کلاغ‌پر، وقت پریدن آفتاب‌زردی، زن‌اش را بغل می‌کرده می‌برده بالای گورتپه تاتاری، آن‌جا او را پشت به سنگی که گذشت قرن‌ها مثل اسفنج سوراخ‌سوراخ‌اش کرده کنار خودش می‌نشاند. (دن آرام، ۱۳۸۲، ترجمه احمد شاملو. تهران: مازیار، ص ۲۵)

ترجمه نخست به زبانی نوشته شده که در سال‌های دهه ۱۳۴۰ در ترجمه بخش‌های توصیفی داستان‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت، زبانی رسمی با رگه‌هایی از زبان محاوره‌ای. ترجمه دوم اما پر است از اصطلاحات کوچه‌بازاری یا به‌تعبیر شاملو «زبان مردم»، مانند «آفتابی»، «بیغوش‌وار» و «چیزهای شاخ‌دار». شاید در نگاه اول این‌گونه به‌نظر برسد که ترجمه شاملو به دلیل پایبندی به عناصر زبان فارسی ترجمه‌ای غرابت‌زداست چون سعی در هموارکردن متن برای خواننده فارسی‌زبان دارد. اما اگر از منظر ونوتی به این دو ترجمه نگاه کنیم می‌توانیم به عکس گزاره فوق برسیم. شاملو اثری را برای ترجمه برگزیده که قبلاً دو ترجمه از آن منتشر شده است. شاملو با مقاومت در برابر زبان رایج در ترجمه‌های ادبی، یعنی عنصری که بیشتر حاشیه‌ای است تا غالب، تلاش کرده آشنایی‌زدایی کند و به‌جای زبانی آشنا، زبانی ناآشنا یعنی زبانی

غیرمتداول در ترجمه ادبی را در ترجمه خود به کار بگیرد. بدین ترتیب نثر نامتعارف شاملو در ترجمه این رمان سبب می شود که با ترجمه ای آشنایی زدا روبرو باشیم. این ترجمه علیرغم نیت خوب مترجم با اقبال زیادی روبرو نشد و زبان کوچه در بطن رمان تصنعی و ناچسب باقی ماند.

کتابنامه

- Abrams, M. H. (1999). *Glossary of Literary Terms* (7th edition). Boston: Heinle & Heinle.
- Bassnett, S, and Lefevere, A. (1997). Introduction: Where Are We in Translation Studies? In Bassnett, S, and Lefevere, A. (Eds.), *Constructing Cultures: Essays on Literary Translation* (1-11). Clevedon: Multilingual Matters.
- Hatim, B. and Mason, I. (1998). *The Translator as Communicator*. London and New York: Routledge.
- Hermans. T. (1996). Norms and the Determination of Translation: A Theoretical Framework. In Alvarez, R and Vidal, C. (Eds.), *Translation, Power, Subversion* (24-51). Clevedon: Multilingual Matters.
- Montrose, L. (1998). Introduction: 'Professing the Renaissance: The Poetics and Politics of Culture'. In Rivken, J. and Ryan, M. (Eds.), *Literary Theory: An Anthology* (777-85). London: Blackwell.
- Tymoczko. M. (1995) The Metonymics of Translating Marginalized Texts, *Comparative Literature*, 47:1, 11-24.
- Venuti, L. (2008). *The Translator's Invisibility: A History of Translation* (Second edition). London and New York: Routledge.
- Venuti, L. (2005). Translation, History, Narrarive. *Meta*, L: 33, 800-816.
- Venuti, L. (2002). Translating Humour: Equivalence, Compensation, Discourse. *Performance Research*, 7:2, 6-16.

بهارلو، م. «یادداشتی بر ترجمه «دن آرام» احمد شاملو: واکنشی در برابر تقلیل زبان»، از <http://www.iiketab.com/images/files/Arts/mg22.htm>
